ادامه از صفحه ۶

بازگشت جزایر

افزون بر این دو، در نقشه دریاداری انگلیس که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ تهیه شده نیز باز جزایر سه‌گانه به رنگ ایران نمایان هستند.

از دیگر مستندات حقانیت ایران در مالکیت جزیره‌های سه‌گانه می‌توان به کتاب «محمود سدید کبابی بندرعباسی» اشاره کرد که در اسناد جالب توجه آن می‌توان به سندی اشاره کرد که در آن اجداد شیوخ فعلی شارجه و رأس‌الخیمه که پیشه آنها چوپانی بود، برای تعلیف احشام خود در جزیره بوموسا ـ که به دلیل مراتع سرسبز خود به «گپ سبزو» نیز معروف بود ـ از حاکمان ایران اجازه می‌گرفتند و پس از تحلیف هم مراتب خدمتگزاری و سپاس خود را به ایرانیان اعلام می‌کردند!

دولت ایران حتی در دوره فترت شاهان بی‌کفایت قاجار و نیز در دوران رضاشاه، بارها حق حاکمیت خود را بر جزیره‌های تنب و بوموسا اعلام کرد.

از جمله در تاریخ پنجم اسفند ۱۳۰۸ خورشیدی، وزارت خارجه دولت رضاشاه پهلوی، نامه اعتراضی را مبنی بر برافراشتن پرچم بریتانیا بر فراز جزیره‌های بوموسا و تنب بزرگ به وزیر مختار بریتانیا در تهران نگاشت.

در نهایت پس از سال‌ها تلاش پیگیر همه دولت‌های ایرانی، سرانجام در ۹ آذر ۱۳۵۰ خورشیدی سه جزیره بوموسا، تنب بزرگ و تنب کوچک از اشغال بیگانگان خارج شدند و به مام میهن بازگشتند.

چگونگی بازگشت ۳ جزیره به مام میهن

در نیمه دوم سال ۱۹۷۱ میلادی دو کشور ایران و بریتانیا توافق کردند یک روز پیش از خروج نیروهای بریتانیایی از خلیج‌فارس، ایران نیروهای خود را به جزایر مسکونی بوموسا و تنب بزرگ و جزیره غیرمسکونی تنب کوچک اعزام کند.

در ساعت ۶:۱۵ دقیقه بامداد روز ۹ آذر ۱۳۵۰ خورشیدی (۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ میلادی)، یک روز پیش از ترک نیروهای انگلیسی از خلیج‌فارس، یگان‌های نیروی دریایی ایران در سه جزیره تنگه هرمز (تنب بزرگ، تنب کوچک و بوموسا) پیاده شدند. نخستین پرچم ایران پس از گذشت کمتر از ۳۵ دقیقه از آغاز عملیات بر نخستین جزیره افراشته شد و در رأس ساعت هشت در هر سه جزیره پرچم ایران همراه با شلیک ۲۱ گلوله توپ برافراشته شد.

بخشی از نیروهای ایرانی بر چهار گوشه بوموسا و بر فراز کوه حلوا به عنوان بلندترین نقطه جزیره پرچم سه رنگ ملی ایران را برافراشتند. بخش دیگر نیروها نیز پس از اعزام به جزیره تنب بزرگ به طور مسالمت‌آمیز و بدون حمل سلاح برای تحویل پاسگاه از گماشتگان عرب استعمار انگلیس در حال حرکت بودند که با شلیک آتش‌بار شرطه‌های عرب از داخل پاسگاه مواجه شدند و ناجوانمردانه به شهادت رسیدند.نام این سه شهید جاویدان راه میهن عبارت‌اند از:

۱- سروان رضا سوزنچی
۲- مهناوی یکم حبیب‌الله کهریزی
۳- ناوی آیت‌الله خانی...

به‌این‌ترتیب پس از ۶۸ سال که سیاست استعمار برخلاف حقوق مسلم تاریخی مانع اعمال حاکمیت ایران بر این جزایر شده بود، پس از گفت‌وگوهای طولانی و پیگیر، بار دیگر این جزایر تحت حاکمیت بر حق ایران قرار گرفت.

پس از اعمال حاکمیت دوباره ایران بر جزایر سه‌گانه، چند کشور عربی، از جمله لیبی، عراق و یمن، در دسامبر ۱۹۷۱ میلادی از ایران به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کردند که شورای امنیت با بررسی پرونده، آن را برای همیشه پایان‌یافته اعلام کرد، چراکه این شورا برای یک موضوع، دو بار تصمیم‌گیری نمی‌کند.

این‌گونه بود که کشورهای عربی به دنبال راهکاری برای بین‌المللی‌کردن دوباره این ادعاهای بی‌پایه خود بودند تا اینکه بهترین حربه را برای اعمال فشار به ایران برای چشم‌پوشی از مالکیت بر جزایر سه‌گانه ایرانی، توسل به دادگاه لاهه یافتند.

امارات متحده عربی اینک بر پایه همین توافق است که پس از ۴۵ سال بر ادعاهای خود مبنی بر مالکیت جزایر سه‌گانه ایرانی اصرار می‌ورزد. درواقع ادعاهای امارات یک ادعای حیثیتی فاقد مبنای حقوقی و سیاسی است که خود امارات هم بر آن واقف است.

ضعف و ذلت تاریخی شیوخ جنوب خلیج‌فارس در برابر ایران در این سند برگرفته از خاطرات اسدالله علم درخور تأمل است:

امیر دوبی در دیدار با شاه ایران، می‌گوید: «من مطمئنم که اعلیحضرت هرگز تصور تحت فشار قراردادن کشور ضعیفی مثل ما را هم نمی‌کنند؛ اما شما هر چه صلاح می‌دانید انجام بدهید، کاملا در اختیار شما هستیم.» (خاطرات علم، پنجشنبه، ۱۰ مهر ۱۳۴۹ خورشیدی) و یا در جای دیگر این کتاب نیز آمده: «ما همه چاکران وفادار اعلیحضرت فارس هستیم. ما را راهنمایی کنید» (شنبه، ۱۰خرداد ۱۳۴۹).

بنابراین پیشینه شیوخ دست‌پرورده انگلیس در جنوب خلیج‌فارس، گویای سرسپردگی کامل و البته باور تاریخی آنها به هژمونی تاریخی ایران در خلیج‌فارس بوده است.

***استادیار دانشگاه و پژوهشگر فرهنگی و ژئوپلیتیک**

عکس: عباس کوثری، شرق

به مناسبت سالمرگ احسان نراقی

زندگی عجیب آقای جامعه‌شناس

جامعه‌شناسی که در ماه‌های پایانی رژیم پهلوی از مشاوران نزدیک دربار بود و به گفته خودش هشت بار با شاه دیدار و گفت‌وگو داشته است. با فرح و دربار رفت‌وآمد خانوادگی داشت، اما هیچ وقت به وزارت و وکالت نرسید. خودش در پاسخ به این پرسش گفته: «بارها به من پیشنهاد شد، اما هیچ‌گاه آن را نپذیرفتم. چون استقلالم از بین می‌رفت و در این صورت دیگر به‌راحتی نمی‌توانستم انتقادهایم را به‌خصوص در زمینه فساد خاندان پهلوی به بسیاری از مسئولان چون فرح و پرویز ثابتی منتقل کنم». همین رفت‌وآمدها برایش دردسرساز و در آغاز انقلاب متهم به همکاری و تماس مستقیم با شاه و فرح شد، اما بالاخره با عفو امام خمینی (ره) پرونده‌اش مختومه شد.

نراقی‌ای که می‌شناسیم و می‌شناسانند

نخستین مدیر و رئیس مؤسسه تحقیقات اجتماعی، جامعه‌شناس و صاحب چندین کتاب، خودش را فردی میانه‌رو توصیف می‌کند: «تقریبا می‌شود گفت هیچ‌گاه راه افراط را در پیش نگرفتم، نه شرق‌گرای افراطی شدم، نه غرب‌گرای افراطی؛ مثل آقای شایگان که زیگزاگ‌هایی در این زمینه داشت و از شرق‌گرایی «آسیا در برابر غرب» ناگهان پس از خروج از ایران به یک نوع غرب‌گرایی افراطی رسید و در کتاب‌هایی چون «انقلاب مذهبی چیست» و «نگاه شکسته» این دیدگاه را ترویج کرد. هرچند امروزه در کتابی مانند «روشنایی از غرب می‌آید» افسون‌زدگی جدید کم‌وبیش به نوعی تعادل رسیده است».سه سال قبل و کمی بعد از فوت نراقی، انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران کتابی با عنوان «چون اسفنج نرم، بازشناسی نقش دکتر احسان نراقی در حاکمیت پهلوی دوم» منتشر می‌کند. کتاب دیدگاهی درباره نراقی دارد که شبیه آن را در کیهان و ستون «نیمه پنهان» آن می‌توان سراغ گرفت که نقش و تأثیر او را تا حد روشنفکری که با عقاید و کنش خود باعث تحکیم رژیم پهلوی شده است، بالا می‌برد. درحالی‌که پژوهشگران، جامعه‌شناسان، سیاسیون و حتی دیگر روشنفکران هم‌عصرش چنین اعتقادی درباره نراقی ندارند و اصولا او را نه به لحاظ شخصیت فردی، نه توان تشکیلاتی و نه حتی علمی‌اش، چهره‌ای جدی که توان کمک به بقای رژیم گذشته را از طریق تئوری‌های فکری‌اش داشته باشد نمی‌دانند. نویسنده کتاب معتقد است مؤسسه تحقیقات اجتماعی (که به تقلید از انجمن پژوهش‌های اجتماعی در فرانکفورت که بعدها مکتب فرانکفورت از آن برخاست، ایجاد شده بود) با صرف بودجه‌های قابل توجه دولتی، در موضوعات استراتژیک و جمعیت‌های تأثیرگذار و حیاتی در ایران- با تکیه بر روش‌های میدانی و مشاهده‌ای- تحقیقات آماری و جمعیت‌شناسی گسترده‌ای در نقاط مختلف ایران انجام می‌دهد که طبعا نتایج آن در تحکیم و دوام بیشتر حاکمیت نقش بسزای خود را ایفا می‌کند. ایده اصلی کتابی که درباره نراقی نوشته شده این است که: «دکتر حسن نراقی در طول حاکمیت پهلوی دوم (به‌ویژه از میانه آن به بعد)، با وجود آنکه هیچ‌وقت زیر بار مسئولیت دولتی یا درباری نرفت (وزارت، معاونت و امثالهم)، لیکن همواره به عنوان یک کارشناس باتجربه، متخصص، قابل اطمینان و دارای حسن نیت فراوان از سوی اکثر نخست‌وزیران پرتعداد پهلوی دوم و تعداد شایان توجهی از متولیان پست‌های کلیدی حکومت پهلوی بارها مورد مشورت و توجه خاص قرار می‌گیرد و به عنوان یک روشنفکر فرهیخته پهلویستی همواره تأثیرگذاری و نفوذ کم‌نظیر و پردوامی میان دربار و حاکمیت داشته است. او به‌هیچ‌وجه شخصیت تشکیلاتی و حزبی ندارد، دغدغه‌هایش بیشتر فرهنگی و علمی است. جامعه‌شناسی است که تحقیقات عملی و کاربردی و تهیه دقیق پژوهش‌های آماری و جمعیتی (مبتنی بر مشاهدات) را برای اصلاح بسیاری مشکلات کشور مبنا قرا می‌دهد و اصطلاحا «نظریه زده» نیست و استدلالش این است که تا اطلاعات دقیق و قابل اعتنایی از جمعیت، توده‌ها و مشکلاتشان نداشته باشیم - و دستیابی به این مهم نیز جز با تحقیقات و مشاهدات گسترده میدانی، عملی نیست- نمی‌توانیم برای حل آن مشکلات به سیاست‌گذاری متناسب با آن بپردازیم. تجمیع و سازگاری سنت و تجدد (مدرنیته) با گرایشی به نفع تمدن جدید و البته منطبق با شرایط ایران!، تساهل و تسامح حداکثری، دوری از تعصب افراطی درباره ارزش‌های تمدن شرق و غرب، درعین‌حال بهره‌گیری از فواید هر دو، برای نراقی زیر سایه لیبرالیسم و اومانیسم معنا پیدا می‌کند و هنگامی که درباره «سیاست‌گذاری‌های مناسب» مکررا نقش «منطبق بر شرایط ایران» را یادآوری می‌کند، نقش زیادی برای مذهب و دیانت قائل نیست و اگر هم باشد دیدگاه ابزاری و ماکیاولیستی به آن دارد. در هیچ برهه‌ای از زندگی وی گرایش و علاقه‌مندی به جریان‌ها و تشکل‌های اسلام‌گرا دیده نمی‌شود. نراقی شخصیتا به‌شدت محافظه‌کار است و اهل جنگیدن نیست و در برابر اکثریت غرب‌زده کوتاه می‌آید و واکنش سفت و سختی در هیچ برهه‌ای از زندگی‌اش به چشم نمی‌خورد. آرمان غایی او تبدیل نظام سلطه سلطنتی به نظامی دموکراتیک است. البته نه به وسیله براندازی و آشوب، بلکه از طریق تغییر نرم ساختارهای سیاست‌گذاری و حل مشکلات جوانان و توده‌ها از طریق سیاست‌گذاری متناسب با نیاز جامعه». اما محمد قائد، نویسنده و روزنامه‌نگار که از پیش از انقلاب در نقد آرا و دیدگاه‌های نراقی مقاله و یادداشت چاپ کرده است، در دو مقاله بعد از فوت نراقی به تحلیل منش فکری و شخصیت او پرداخته است. از نظر او نراقی را نباید چندان جدی گرفت. او در مقاله‌ای با عنوان «پامنبری در هیئت مصلح اجتماعی» نوشته است: «آقای نراقی حرف زیادی برای گفتن ندارد. آنچه هم که می‌نویسد زیاد تازه نیست. در جهان‌بینی او سرمایه‌داری و سوسیالیسم کلا یعنی غرب، غرب پوشالی و قلابی، در برابر شرق که جوهر و ذات و معنای هستی است. شرق زیبای مورد نظر او (مشرق‌زمین، Orient نه East) در ایران کنونی، یعنی در حکومت شاهنشاهی متبلور بود. نقطه پرگار وجود، قطب عالم امکان. فطرتا واعظ بود. کارکرد وعظ در همه ادیان این است که بدون درگیرکردن شنونده در بحث چندلایه که به تأمل نیاز دارد، پاسخ‌هایی فوری و قاطع به پرسش‌هایی دشوار بدهد. چیزهایی می‌گفت، متن آن حرف‌ها را چاپ می‌کرد و بعد دُور شهر راه می‌افتاد در دفاع از یک مشت موعظه پشت تریبون می‌رفت و گوش دیگران را استثمار می‌کرد». برخلاف نویسنده کتاب چون «اسفنج نرم»، قائد معتقد است که: «نراقی را حتی در هیأت حاکمه کمتر کسی جدی می‌گرفت. می‌دانستند شهوت کلام دارد و عاشق وعظ است، برای هرکس در هر جا به هر بهانه‌ای. برای شاه، برای حاج‌آقای دادگاه شرع، برای پاسدار کمیته، برای زندانبان. سماجتش در صبح تا شب مصلح اجتماع بودن و پرحرفی مرض‌وارش در آسمان‌ریسمان‌بافتن و نصیحت‌کردن نمی‌گذاشت از حد پامنبری بالاتر برود». درباره همان گفت‌وگوهای مورد اشاره‌اش با شاه هم نوشته است: «مقداری از نابجاترین موعظه‌هایش خطاب به شخص شاه در پائیز ۵۷ بود. متن آنها را بعدها در کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین چاپ کرد. در شش هفت دیدار پیاپی با محمدرضا پهلوی برای او چنان وعظ کرده که گویی مخاطبش جوانی است که تازه عهده‌دار شغلی شده و قرار است در آینده تشکیل خانه‌زندگی بدهد...».

نراقی و دربار پهلوی

جالب‌ترین و پرابهام‌ترین بخش زندگی نراقی نوع رابطه‌اش با دربار است. زندگی او و پرویز نیکخواه در این بعد، کمی شبیه هم است، اگرچه او خوش‌شانس‌تر از نیکخواه بود. هر دو دوره‌ای به واسطه برخی فعالیت‌های سیاسی یا سوءتفاهمات به زندان شاه می‌افتند اما بعدا رابطه حسنه‌ای با رژیم پیدا می‌کنند. نراقی که به ادعای خود این اواخر نقش مشاور شاه را هم داشته است، در گفت‌وگویی به شش ماه آخر رژیم پهلوی و گفت‌وگوهایش با شاه، این‌طور اشاره کرده است: «بیشتر سعی می‌کردم تحلیل درستی از شرایط به او بدهم. اگرچه فایده‌ای نداشت. او نمی‌پذیرفت. خودش را همه‌چیز می‌دانست. حرف هیچ‌کس را قبول نمی‌کرد. در کتاب پاسخ به تاریخ همین تفکرات اشتباهش وجود دارد و وقتی از ایران رفت دوباره همان حرف‌های قدیم را تکرار کرد. اصلاح نمی‌شد، خرفت شده بود؛ پدرش رضاشاه هم درست نمی‌شد چه برسد به او. بعد از واقعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ وقتی برای بار اول روبه‌روی شاه نشستم او به من گفت: بحران فعلی از کجا ناشی شده و سبب چه بوده، بانی آن کیست؟! گفتم: قربان اعلیحضرت! شاید شاه پنجاه درصد فکر کرد که می‌خواهم بگویم فکر و نقشه او در همه امور همانند انقلاب سفید باعث این هیجانات شده، با کنجکاوی خواست تا بیشتر توضیح دهم. گفت: چطور! مگر ما چه کردیم؟ گفتم سال‌ها قبل وقتی شما به قم تشریف بردید و سخنان تحریک‌آمیزی علیه روحانیون بیان کردید باعث شد روحانیون راه مبارزه را پیش گیرند. فراموش کردید که سنت شیعه در طول تاریخ، اعتراض علیه حکومت‌ها بوده و رفتار شما آنان را بیشتر مخالف حکومت کرد. بعد به شریعتی اشاره کردم و گفتم؛ شریعتی از مذهب شیعه بیشترین استفاده را در جهت مبارزه با رژیم کرد. مدت یک ساعت حرف زدم و شاه به دقت گوش داد. حرفم که تمام شد گفت: این مطالب که شما می‌گویید مگر ساواک نمی‌فهمید. گفتم: قربان ساواک که وظیفه‌اش مطالعه و تحقیق نبود، ساواک دائما خبرچینی می‌کرد». او همچنین به روابطش با هویدا اشاره می‌کند و می‌گوید: «روزی پیش هویدا بودم. از قدیم با هم دوست بودیم. آن روز خیلی سرحال بود و موضوع جالبی را به من گفت. گفت که در دیدار با شاه موضوعی مطرح شده بود، به شاه گفتم اجازه دهید پس‌فردا این موضوع را که مربوط به منصور روحانی هم می‌شود در جلسه‌ای با حضور او مطرح کنیم. شاه از روی طعنه به هویدا گفته بود: مگر پس‌فردا سه‌شنبه نیست. هویدا جواب داد: بله. شاه ادامه داده بود مگر نمی‌دانید که سه‌شنبه‌ها صبح منصور روحانی با معشوقه‌اش قرار دارد. کاری کنید که با آن تداخل پیدا نکند. به این ترتیب شاه علاقه داشت این قبیل اطلاعات را در مورد افراد داشته باشد تا به‌موقع با دست‌گذاشتن روی نقاط ضعف آنها بتواند تصمیم بگیرد. او دستگاه امنیتی را برای این قبیل اطلاعات می‌خواست. اینکه فلان وزیر، خانه‌اش شخصی است یا اجاره‌ای و با چه کسانی بیشتر مربوط است و نقاط ضعفش در چه مسائلی است».

ادامه در صفحه ۱۹

زندگی‌نامه

احسان الله‌نراقی در سال ۱۳۰۵ شمسی در یکی از سرشناس‌ترین و بانفوذترین خانواده‌های کاشان دیده به جهان گشود. نیاکان و خویشاوندان پدری احسان نراقی از روحانیون نامی شیعه بودند. از نوادگان ملا مهدی فاضل‌نراقی صاحب کتاب جامع‌السعادات بود که در مدت تحصیل و اقامت در سوئیس به‌عنوان یکی از عناصر فعال در فعالیت‌های کمونیستی شهرت یافت. در سال ۱۳۲۸ در فستیوال جوانان کمونیست در بوداپست شرکت کرد و در سال ۱۳۲۰ نیز ریاست هیأت ایرانی شرکت‌کننده در برلین شرقی را برعهده داشت. نراقی در دوران زندگی در غرب دو بار نشان لژیون دونور را از رؤسای جمهور فرانسه شارل دوگل و فرانسوا میتران دریافت کرد. احسان نراقی همکاری خود را با سازمان جهانی یونسکو از سال ۱۳۳۶ و در قالب فعالیت‌های پژوهشی آغاز کرد. در سال ۱۳۴۶ گزارش فرار مغزها را در سطح جهانی برای سازمان ملل متحد و سازمان یونسکو به انجام رسانید. به دنبال انجام چنین همکاری‌ای بود که وی با پیشنهاد رنه مائو، رئیس وقت یونسکو، به‌عنوان اولین ایرانی، به ریاست بخش جوانان یونسکو انتخاب و مشغول به فعالیت شد. در جریان ملی‌شدن صنعت نفت روابط خود را با آیت‌الله کاشانی (که از اقوام وی بود)، گسترش داد و به‌نوعی عامل دولت دکتر محمد مصدق در سوئیس شد. با گزارش‌های او سفیر ایران در سوئیس تعویض شد. نراقی با ورود به حلقه قدرت توانست از طریق دکتر غلامحسین صدیقی در دانشگاه تهران مشغول به کار شود. هم‌زمان با کمک او و دکتر علی‌اکبر سیاسی موفق شد مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی را بنیان‌گذاری کرده و مدت ۱۲ سال مدیریت آن را برعهده داشته باشد. این مؤسسه علاوه بر انتشار کتاب‌های متعدد به‌ویژه در زمینه علوم اجتماعی، در تهیه و تدوین طرح جامع کلان‌شهرهایی مانند تهران و شیراز نقش داشته باشد. ساواک در سال ۱۳۵۲ چنین درباره وی نوشته است: «نام‌برده فردی است شهرت‌طلب که دارای زیربنای فکری متمایل به چپ بوده و احتمالا از طرف یکی از کشورهای غربی تقویت و مورد استفاده واقع می‌شود و تلاش دارد برای به‌دست‌آوردن مشاغل بهتر در آینده، خود را به مقامات مؤثر کشور نزدیک کند. تمجید از نامبرده زیانی نخواهد داشت و می‌تواند بلندگوی تبلیغاتی موافق باشد». دکتر حسن حبیبی، ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده معروف‌ترین شاگردان وی بوده‌اند. با وقوع انقلاب، نراقی جمعا سه‌بار دستگیر و زندانی شد. بار اول سال ۵۸ بود که با وساطت شهید مرتضی مطهری و ضمانت استقلال فکری و سیاسی نراقی در رژیم گذشته، به‌زودی آزاد شد. برای بار دوم هنگامی که تمام امور مربوط به خروج از کشور را به اتمام رسانده بوده و با همکاری بنی‌صدر اجازه خروج را دریافت کرده بود، هنگام سوارشدن به هواپیما بازداشت و در زندان اوین زندانی شد. البته به‌جای زندان، وی را در بهداری بیمارستان حبس کردند. او عامل اصلی بازداشت خود را در مرتبه دوم، ابراهیم یزدی می‌داند که در دولت بازرگان وزارت خارجه را برعهده داشت و بعد از آن با حفظ روابطش با انقلابیون، خود را به‌عنوان رقیب اصلی بنی‌صدر مطرح کرده بود و از این می‌ترسید که مبادا نراقی از سخنان شاه درباره وی یا از وابستگی تنگاتنگش با محافل آمریکایی سخنی به میان آورد. احسان نراقی بعد از ۲۰ روز حبس در بهداری زندان اوین، به بخش عمومی زندان منتقل شد. بالاخره پس از تحمل چهارماه‌و۱۰روز حبس، از زندان آزاد شد. دادگاه علاوه بر حکم آزادی احسان نراقی، مجددا رابطه وی را با دانشگاه برقرار کرده و دستور پرداخت پنج سال حقوق گذشته وی را نیز که از سوی کمیته‌های انقلاب مسدود شده بود، صادر کرد. بار سوم هم چند روز بعد از انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی، به اتهام همکاری با دفتر بنی‌صدر، در تیرماه ۱۳۶۰ بازداشت شد. او پس از حدود ۱۵ ماه تحمل حبس، از تمامی اتهامات از جمله همکاری با ساواک، ارتباط با بنی‌صدر و... تبرئه شد. نراقی ۱۲ آذر سال ۹۱ درگذشت.

روزنه

واکنش سپاه به ادعای آمریکا درباره اقدام قایق ایرانی در خلیج فارس

• **ایسنا:** خبرگزاری رویترز به نقل از دو مقام نظامی آمریکایی مدعی شد یک قایق متعلق به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی روز شنبه در تنگه هرمز سلاح خود را به سمت هلیکوپتر نظامی آمریکا، نشانه رفته است.رویترز در ادامه گزارش خود آورده است که این اتفاق آخرین مورد از اقدامات مشابهی است که قایق‌های ایرانی در این منطقه در سال جاری در مواجهه با نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس انجام داده‌اند. اما این رویداد اولین مورد پس از انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور بعدی آمریکا در هشتم نوامبر محسوب می‌شود.این مقامات آمریکایی که نخواستند نامشان فاش شود، در ادامه ادعاهای خود گفتند این حادثه زمانی رخ داد که هلیکوپتر MH - 60 متعلق به نیروی دریایی آمریکا که در ارتفاع نزدیک به یک‌کیلومتری دو قایق ایرانی در پرواز بود و یکی از این قایق‌ها سلاح خود را به سمت هلیکوپتر نشانه گرفت. هنوز مشخص نیست نوع این سلاح چه بوده است.یک مقام آگاه در نیروی دریایی سپاه در واکنش به ادعای مقامات آمریکایی اعلام کرد: جوسازی ممنوع؛ مشکل حضور غیرضروری و غیرحرفه‌ای شماست. او افزود: امروز بر کسی پنهان نیست که مشکل اصلی در خلیج فارس حضور آمریکایی‌هاست که با رفتارهای نامناسب و غیرحرفه‌ای درصدد غیرعادی جلوه‌دادن شرایط هستند.این مقام آگاه با اشاره به تردد شناورهای ملل و کشورهای مختلف در خلیج فارس و تنگه هرمز تصریح کرد: شناورهای کشورهای دیگر با رعایت قوانین و مقررات بین‌المللی شبانه‌روز بدون هیچ‌گونه مشکل در حال تردد در منطقه هستند و این تنها آمریکایی‌ها هستند که درپی ایجاد سروصدا بوده و می‌خواهند با دلایل غیرواقعی مسئله‌سازی کنند.او در پایان با تأکید بر این‌که «درعین‌حال رزمندگان نیروی دریایی سپاه مجهز و مصمم و در آمادگی کامل قرار داشته و با رصد تحرکات و ترددهای شناوری در خلیج فارس و تنگه هرمز بر حفظ و تأمین امنیت پایدار این منطقه حساس و راهبردی تأکید دارند»، گفت: ما بدون اعتنا به جوسازی آمریکایی‌ها در کمال آرامش و با دقت و جدیت به مأموریت‌های خود در آب‌های سرزمینی کشورمان خواهیم پرداخت و قضاوت پیرامون ادعاهای آمریکایی‌ها را به مخاطبان واگذار می‌کنیم.